



An Examination of Nietzsche's Anthropology *as per the Thought of Shahid Motahhari*

✉ **Aziz Javanpour Heravi**  / An associate professor, Dept. of Islamic philosophy and theology, Islamic Azad University, Tabriz. a.javanpour@iaut

Gader Faqihi / A PhD. student of Islamic philosophy and theology, Islamic Azad University, Tabriz.
gaderfagihi@gmail.com

Hossein Norouzi / An assistant professor, Dept. of Islamic philosophy and theology, Islamic Azad University, Tabriz.

Received: 2024/01/10 - **Accepted:** 2024/07/02

dr.norouzi.tab@gmail.com

Abstract

Nietzsche's views have left a significant impact on various fields of contemporary knowledge and have influenced modern Western thought. The most fundamental issue Nietzsche saw facing the Western world in his time was a profound cultural and political crisis, for which he proposed solutions rooted in two central questions: that of anthropology and that of theology.

Through the present inquiry, which employs a descriptive-analytical method to examine Nietzsche's anthropology according to Shahid Motahhari, it becomes evident that Nietzsche believes in three types of transformation in the field of anthropology: a) the camel-like nature of man; b) the lion-like nature of man; and c) the child-like nature of man. In his view, man is the sickest, most indecisive, most fickle, and the most unstable of animals. The true value of man comes from his strength, and his spirit is born from his body. The most important element in Nietzsche's anthropology is the concept of the 'Übermensch' (superhuman), who, in the pursuit of power, tramples upon all human values. Nietzsche's anthropology is grounded in his philosophical system in the fields of epistemology, ontology, and theology. Therefore, the critique of his anthropological views can only be accomplished through a critique of his underlying principles, which, at the conclusion of this paper, will be briefly assessed with reference to the ideas of Shahid Motahhari.

Keywords: *anthropology, Nietzsche, Übermensch, contemporary man, self-knowledge, Shahid Motahhari.*

نوع مقاله: پژوهشی

بررسی انسان‌شناسی نیچه بر پایه‌ اندیشه‌های شهید مطهری

a.javanpour@iaut

gaderfaghihi@gmail.com

dr.norози.tab@gmail.com

✉ عزیز جوان‌پور هروی / ID / دانشیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

قادر فقیهی / دانشجوی دکتری فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

حسین نوروزی / استادیار گروه فلسفه و کلام اسلامی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تبریز

دریافت: ۱۴۰۲/۱۰/۲۰ - پذیرش: ۱۴۰۳/۰۴/۱۲؟؟

چکیده

دیدگاه‌های نیچه تأثیر زیادی بر حوزه‌های گوناگون دانش امروزی برجای گذاشته و اندیشه غربی معاصر را تحت تأثیر قرار داده است. بنیادی‌ترین مسئله‌ای که نیچه جهان غرب را در روزگار خود با آن مواجه می‌دید، بحران عمیق فرهنگی - سیاسی بود که وی راه‌حل آن را در دو مسئله «انسان‌شناختی» و «خداشناختی» می‌دانست. از رهگذر جستار حاضر که با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی انسان‌شناسی نیچه بر پایه‌ اندیشه‌های شهید مطهری پرداخته است، آشکار می‌شود که نیچه به سه نوع دگرپرسی در حوزه انسان‌شناسی باور دارد: الف) شترانگاری انسان؛ ب) شیرانگاری انسان؛ ج) بچه‌انگاری انسان. به باور وی، انسان بیمارترین، دودل‌ترین، دمدمی‌ترین و سست‌بنیادترین حیوانات است و ارزش حقیقی انسان در نیرومندی او و روحش زاییده جسم اوست. مهم‌ترین عنصر در انسان‌شناسی نیچه «آبرانسان» است که برای رسیدن به قدرت، تمام ارزش‌های انسانی را لگدمال می‌کند. انسان‌شناسی نیچه بر نظام فلسفی‌اش در حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و خداشناسی استوار است. از این‌رو نقد دیدگاه‌های انسان‌شناختی وی تنها در سایه نقد مبانی او میسر است که در پایان نوشتار حاضر به اختصار، مهم‌ترین اندیشه‌های وی با تکیه بر دیدگاه‌های شهید مطهری ارزیابی می‌شود.

کلیدواژه‌ها: انسان‌شناسی، نیچه، ابرانسان، انسان امروزی، خودشناسی، شهید مطهری.

مقدمه

فریدریش ویلهلم نیچه (۱۸۴۴-۱۹۰۰) فیلسوف مشهور آلمانی بود که اندیشه‌های وی تأثیر زیادی بر دانش‌های ناظر به ساحت‌های گوناگون زندگی (از قبیل ادبیات، هنر، فلسفه، سیاست و اخلاق) و به‌طور کلی بر اندیشه نوین برجای گذاشت و اندیشه غربی معاصر را به نحو وسیعی تحت تأثیر قرار داد. بنیادی‌ترین مسئله‌ای که نیچه جهان غرب را در روزگار خود با آن مواجه می‌دید، بحران عمیق فرهنگی - سیاسی بود که وی راه‌حل آن را در دو مسئله «انسان‌شناختی» (اراده قدرت و ظهور ابرانسان) و «خداشناختی» (مرگ خدا و نابودی ارزش‌های دینی) می‌دانست. بر این اساس، انسان‌شناسی در منظومه فکری نیچه جایگاه ویژه‌ای دارد و زیربنای بسیاری از دیدگاه‌های وی را تشکیل می‌دهد.

نیچه به نقد و جراحی اخلاق، فرهنگ و سیاست دوران گذشته پرداخت و آن را در قالب نظام فلسفی‌اش ارائه داد. در همین زمینه، وی در واکنش به فرهنگ و گفتمان حاکم بر قرون هجده و نوزده میلادی، در پی آفرینش مفاهیم و ارزش‌های جدید و نامتعارف در قالب خواست قدرت بود تا با تأکید بر خصلت «آفرینندگی»، انسان امروزی را در جایگاهی قرار دهد که لازمه شناسایی و شناخت اوست.

نیچه در سه سطح به انسان‌شناسی پرداخت؛ در سطح نخست، تعداد زیادی از صورت‌های موجود انسانی را ارائه داد. در سطح دوم، راه‌های گوناگونی برای فراگذر انسان‌ها از صرف وجودشان نشان داد. در این سطح انسان‌های والاتر مطرح می‌شوند. در سطح سوم به ابرانسان رسید.

جستار حاضر به روش توصیفی - تحلیلی به بررسی انسان‌شناسی نیچه با تکیه بر اندیشه‌های شهید مطهری پرداخته و به پرسش‌های ذیل پاسخ داده است:

۱. تقریر مؤلفه‌ها و ساحت‌های خودشناسی انسان از نظر نیچه چگونه است؟
۲. نیچه انسان نوین و ابرانسان را چگونه توصیف می‌کند؟
۳. با تکیه بر اندیشه‌های شهید مطهری، انسان‌شناسی نیچه چگونه ارزیابی می‌شود؟

۱. خودشناسی انسان

خودشناسی مؤلفه‌ها و ساحت‌های گوناگونی دارد که تقریر مهم‌ترین آنها در اندیشه نیچه از این قرار است:

۱-۱. دگردیسی‌های سه‌گانه در انسان‌شناسی

نیچه در حوزه انسان‌شناسی، به سه نوع دگردیسی انسان باور دارد که عبارت است از: الف. شترانگاری انسان؛ ب. شیرانگاری انسان؛ ج. بچه‌انگاری انسان.

انسان با تحمل اخلاق و فضائل سنتی و میراث افلاطونی، به‌ویژه تمدن مسیحی، بسان شتر می‌شود. شتر نماد انسان مسیحی است. دگردیسی دوم از شتر به شیر است. شیر نماد نابودسازی ارزش‌های سنتی است که شتر آنها را به دوش کشیده است. شیر صرفاً نماد نابودی است، نه نماد آفرینش. انسان‌شناسی نیچه بر

مبنای آفرینندگی استوار است. در اینجا دگردیسی سوم اتفاق می‌افتد که از شیر به بچه است. نیچه معتقد است: دوران نیست‌انگاری به یاری کودک غیرتاریخی به‌سر می‌آید. کودک تجلی بی‌گناهی و فراموشی و آغازی نو است (اسمیت، ۱۳۸۰، ص ۱۴۴-۱۴۳).

۲-۱. ارزش و جایگاه انسان

در انسان‌شناسی نیچه، انسان بیمارترین، دودل‌ترین، دمدمی‌ترین و سست‌بنیادترین حیوانات است؛ زیرا بیش از همه جانوران دل به دریا زده، نوآوری کرده و با سرنوشت خود درافتاده است. او موجودی است که بر سر سروری کائنات با سایر جانوران و خدایان در جنگ و نبرد است و بدین‌روی همیشه در خطر به سر می‌برد (نیچه، ۱۳۸۲، ص ۱۵۷). در اندیشه نیچه انسان‌ها حیوانات هوشمندی هستند که به شناخت عالم دست یافته‌اند و دارای عمری بسیار کوتاه‌اند و ناگزیر خیلی زود خواهند مرد. به باور نیچه، انسان ناشادترین و دلتنگ‌ترین جانوران است و تنها موجودی است که می‌خندد؛ زیرا تنها اوست که به شدت رنج می‌برد و بدین‌روی ناچار شد خنده را ابداع کند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۸۸).

وی همچنین بر این باور است که انسان ناتوان‌ترین، اما ریاکارترین مخلوقات است که خود را به سروری می‌رساند و نیروهای احمق‌تر را رام می‌کند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۶۶). به باور نیچه، انسان با خطاهای خود تربیت می‌شود و در ابتدا خود را موجودی غیرکامل تصور می‌کرد، سپس صفات واهی را در مرحله بعدی به خود نسبت داد و بعد خود را در سلسله‌مراتب موجودات، دارای مقامی کاذب میان حیوان و طبیعت انگاشت و در پایان، معیارهای ارزشی جدیدی را بی‌وقفه ابداع کرد و آنها را تا مدت‌ها ابدی و مطلق قلمداد نمود. وی نادیده‌گرفتن این خطاها را به معنای حذف مفاهیم بشری، احساس انسانی و ستایش انسانی می‌دانست (نیچه، ۱۳۸۰ الف، ص ۱۸۵).

او معتقد به انحراف اساسی در زمینه تعلیم و تربیت است. به باور وی، چون آسیب‌پذیرترین افراد (دین‌داران) به جای انسان‌های بزرگ گرفته شده‌اند، مسائل مربوط به سیاست، نظم‌بخشیدن به جامعه و تعلیم و تربیت از پایه تحریف شده است (نیچه، ۱۳۸۱ الف، ص ۱۸۵).

در اندیشه او، انسانیت غایت هستی نیست، بلکه پلی است که باید از روی آن گذشت و به مرحله بالاتر دست یافت. او این مرحله را شأن ابرانسان (ubermensch) یا انسان برتر معرفی می‌کرد و معتقد بود: انسان‌ها باید معنای زندگی را در این پایگاه بجویند (ضیمران، ۱۳۸۲، ص ۲۴). نیچه با این موضوع که انسان خود را تنها غایت هستی بداند و انسانیت خود را با امید به رسالت جهانی خرسند بدارد، به‌شدت مخالف بود و آن را ناشی از توهمات انسانی می‌دانست (نیچه، ۱۳۸۴ ب، ص ۳۱).

نیچه خود به این حقیقت معترف بود که کشف انسان دشوار است و از همه دشوارتر، کشف خویشتن است. وی معتقد بود: هر که خود را بشناسد نیک و بد را خواهد شناخت (نیچه، ۱۳۸۹، ص ۲۱۰). در حقیقت، به عقیده وی، نیک و بد نسبی‌اند و هر کس باید نیک و بد خود را کشف نماید؛ زیرا وی با هرگونه نیک و بد همگانی و مطلق

مخالف بود. نصیحت وی به انسان‌ها حاوی این پیام است: «آن شو که هستی». این بدان معناست که هیچ خود واقعی و ازپیش‌موجودی نیست که در انتظار کشف آن باشی.

نیچه در باب ارزش‌ها به سه اصل باور داشت:

الف. ارزش‌ها باید عینی و باورپذیر باشند؛

ب. هوشیاری خودآگاه و اینکه انسان خاستگاه ارزشگذاری‌هاست؛

ج. فراموشی بیشتر انسان‌های گذشته و حقایق نابودگر زندگی که اساس هستی انسان را شکل داده است (اسمیت، ۱۳۸۰، ص ۲۳۴).

نیچه نظر ارزش‌شناختی «برابری انسان‌ها در پیشگاه خداوند» را فوق‌العاده خطرناک می‌دانست؛ زیرا آن را مستلزم نادیده‌انگاری انسان‌های نیرومند می‌شمرد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۶۷۲).

برابری انسان‌ها در پیشگاه خداوند موجب می‌شود تا مردان برتر خود را مطابق معیار فضیلت بردگان بسنجند و همه ویژگی‌های برتر خویش را سزاوار سرزنش بدانند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۶۷۴). در حقیقت، وی درصدد تبیین این مسئله بود که هر انسانی ارزش مخصوص خود را دارد. ارزشی که انسان‌های والا‌تبار و ابرانسان در اندیشه او دارند به هیچ وجه انسان‌های عوام از آن برخوردار نیستند. ابرانسان در اندیشه او آفریننده و تعیین‌کننده ارزش‌هاست. به عقیده او ارزش انسان در توانمندی اوست، نه در سودمندی‌اش؛ زیرا بر فرض که هیچ‌کسی هم نباشد که انسان بتواند برای او سودمند باشد، باز هم به زندگی خود ادامه می‌دهد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۶۷۷).

در اندیشه نیچه فقط انسان‌های والا‌تبار و ابرانسان شایسته احترام‌اند. این باور او را به صریح‌ترین شکل از انسان‌شناسی مسیحی متمایز می‌سازد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۵۷۱). به باور وی، انسان جنایتکاری که زندگی و آزادی خویش را به خطر می‌اندازد، انسانی باشهامت است و نباید از طریق تنبیه به تحقیر او پرداخت. شورش‌بودن و جنایتکار بودن یک انسان به‌خودی‌خود ارزش او را پایین نمی‌آورد؛ حتی باید از یک شورش گاهی تجلیل کرد؛ زیرا او در جامعه چیزی یافته است که باید علیه آن جنگ به‌پا کرد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۵۶۷-۵۶۶).

چون اخلاق نسبی است، نمی‌تواند ملاک کیفر باشد و نباید جنایتکاران را به خاطر بی‌اعتنایی به اخلاق محکوم کرد. برای اینکه نظریه او به هرج‌ومرج منجر نشود، معتقد بود: جنایتکار را باید مانند ابلهان کیفر داد و یا بسان بیمار با او رفتار کرد (نیچه، ۱۳۷۶، ص ۴۵).

به باور نیچه، انسان نباید دشمن خود را شرمسار کند، بلکه باید طوری با او رفتار نماید که انگار او (جنایتکار) به انسان نیکی کرده است، نه بدی، و طوری از او انتقام گرفته شود که انگار به او (جنایتکار) افتخاری بخشیده شده است (نیچه، ۱۳۷۶، ص ۵۵).

در اندیشه نیچه اعدام انسان‌ها به خاطر قتل‌ی که انجام داده‌اند، بسیار ناپسند است؛ زیرا به نظر وی غم حاصل از هر اعدامی بیش از قتل است. وی رنجش حاصل از اعدام را ناشی از خونسردی قضات و ابزار قرار دادن مجرمان برای بازداشتن دیگران از قتل می‌دانست (نیچه، ۱۳۸۴ الف، ص ۱۵۳).

۳-۱. انسان؛ موجودی تک‌ساحتی یا دو‌ساحتی؟

در اندیشه نیچه ارزش حقیقی انسان در قدرت او و روحش زاییده جسم اوست. در این دیدگاه شعور و روح ابزار بدن هستند. من حقیقی به نظر نیچه، روان نیست؛ زیرا آن ابزار تن است، بلکه سازمان‌دهنده‌ای است که به‌گونه روحی و عقلانی عمل می‌کند؛ یعنی سازمانی است که ارزش‌گذاری می‌کند و می‌اندیشد. در حقیقت، به عقیده نیچه «منی است که در پس روح پنهان است». کسانی که درصدد طلب و در تمنای جهان‌های آن سوی بدن و زمین‌اند، نه تنها محکوم به نومیدی‌اند، بلکه با تمنای محال خود، موجب خوارشماری من حقیقی (بدن) می‌شوند (نیچه، ۱۳۷۶، ص ۴۱).

به باور نیچه، تن در دیدگاه‌های الهی خوار شمرده می‌شود و اعتقاد آنان مبتنی بر این امر است که وجود ناقص جسم همچون جنازه‌ای جان‌جمیلی را به همراه می‌کشد. نیچه این اعتقاد فلاسفه الهی را امری خیالی و باطل می‌پنداشت (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۱۹۴).

نیچه باور به رستگاری روان بر پایه کتاب مقدس را به دور از تمدن می‌دانست (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۲۰۶). به باور وی نه تنها جاودانگی روح مطرح نیست، بلکه او در چنین گفت‌وگوست می‌گوید: «روانات از تن‌ات نیز زودتر خواهد مُرد. پس دیگر از هیچ مترس» (نیچه، ۱۳۸۹ الف، ص ۲۹). نیچه با نفی جاودانگی روح و روز رستاخیز، در پی چیره‌شدن بر ترس از مرگ بود.

وی به‌طور کلی، با هرگونه اندیشه‌ای که موجب تحقیر جسم به‌واسطه روح شود، مخالف بود. در اندیشه نیچه، انسان یکسره تن است، و روان جز واژه‌ای برای تن نیست. تن خرد بزرگ و کثرتی با یک معنا، اما جان خرد کوچک و افزار تن است و افزار و بازیچه‌ای برای خرد بزرگ است. تن در ورای روح، غایت همه چیز است، غالب می‌شود، فتح می‌کند، ویران می‌سازد و فرمانروای خویشتن است. تن آفریننده جان است و صرفاً آن را ابزاری برای خود می‌داند (نیچه، ۱۳۸۹ الف، ص ۴۵-۴۶).

نیچه روح را به‌مثابه یک گوهر مستقل که کانون اراده و اندیشه بشر باشد، نمی‌پذیرفت. وی علیه آرمان‌گرایی (ایدئالیسم) و مفهوم روح که مبنای انسان‌شناسی آرمان‌گرایی است، اعلام جنگ کرده است. حتی به عقیده وی ذهن هم ابداً چیزی حقیقی نیست، بلکه طرحی از عادت‌های زبان است که محیط پیرامونی آن را برای فکر آماده می‌کند (اریکسون، ۱۳۹۰، ص ۱۸۸).

در اندیشه نیچه گوهر انسان متکی بر بدن و بر غریزه‌های ناخودآگاه خویش است. درست است که نیچه معتقد بود تنها خوارشمارندگان تن به بقای روح و جهان‌های دیگر ایمان می‌آورند، اما هیچ ماده‌انگاری

ساده‌لوحانه‌ای در اندیشه نیچه وجود ندارد؛ زیرا این تن در اندیشه نیچه به هیچ روی امری ثابت، تعیین‌یافته، خنثا و مادی نیست، بلکه قادر است چیزی یگانه از خویش بیافریند (اسمیت، ۱۳۸۰، ص ۱۴۶).

در اندیشه وی باور به تن اساسی‌تر از باور به روان است. باور به روان از تأمل غیرعلمی در احتضار تن ناشی می‌شود (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۳۹۷). باور به جسم بسیار بهتر از باور به روح است؛ زیرا وی جسم را پدیده‌ای غنی‌تر لحاظ می‌کرد که رؤیت واضح‌تری ارائه می‌دهد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۴۲۴).

در این اندیشه روح تنها وسیله و ابزاری در خدمت زندگی برتر و رشد و نمو است. در حقیقت، تن و جسم نسبت به روح ایده‌های شگفت‌انگیزتری هستند و باور به جسم بسیار نیرومندتر از باور به روح است. نیچه تمام برداشت‌های متافیزیکی از نفس را موهوم و افسانه می‌پنداشت. در اندیشه وی نفس مجموعه‌ای از اعمال، رفتار، اندیشه‌ها، برداشت‌ها، نگرش‌ها، تمناها و احساسات فرد است. حال اگر نفس چیزی جز مجموعه‌ای متضاد و ناپیوسته نباشد، فاقد یگانگی است. وی اختراع مفاهیمی همچون جان و روح و حتی جان بی‌مرگ را صرفاً به خاطر نفرت از تن می‌دانست. در تفکر نیچه اموری همچون روح، فرد، تفکر، آگاهی جان، اراده و حقیقت وجود ندارند و همگی خیالاتی‌اند و به هیچ کاری نمی‌آیند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۳۹۰).

۴-۱. شناخت‌شناسی انسان

آگاهی در اندیشه نیچه چیزی جز یک شبکه ارتباطی بین انسان‌ها نیست و همین خصوصیت مایه توسعه آگاهی شده است. نیچه انسان را موجودی می‌داند که نیازمند کمک و حمایت هم‌نوع است و برای بیان این نیاز و قابل‌فهم گرداندن آن، به آگاهی احتیاج دارد. آگاهی ذاتاً متعلق به موجودیت فردی انسان نیست، بلکه به‌عکس به بخشی از طبیعت او تعلق دارد که در همه جامعه انسانی مشترک است (نیچه، ۱۳۸۰، ص ۳۳۲).

اساساً در اندیشه نیچه، شناخت خویش تمامی دانش است و در پایان شناخت، همه چیزهایی است که آدمی خود را خواهد شناخت؛ زیرا سایر چیزها تنها حدود آدمی‌اند (نیچه، ۱۳۸۰، ص ۷۱).

در اندیشه وی انسان هنگامی که یک شیء (مثل برگ درخت) را می‌بیند، در مرحله نخست، حس بینایی و عصب بینایی‌اش تحریک می‌شود و تصویر آن طی یک جهش کامل به ذهن منتقل می‌گردد. نیچه این مرحله را «استعاره اول» می‌خواند. بعد از نام‌گذاری آن شیء توسط انسان، تصویر آن طی یک جهش دیگر به صوت یا اسم منتقل می‌شود. این مرحله «استعاره دوم» است. در مرحله آخر، با جداکردن اسم از تصویری که این اسم بدان متصل است (اسم و لفظ «برگ» از تصویر برگ)، آن را به همه تصاویر انتقال می‌دهد؛ یعنی دیگر لفظ «برگ» معادل تصویر نخستین نیست، بلکه بر تمام برگ‌ها دلالت دارد. این سومین استعاره است، که به «استعاره مفهوم» مشهور است.

نیچه معتقد بود: با شکل‌گیری مفهوم «همه» فکر می‌کنند علاوه بر تک‌تک برگ‌ها، چیز دیگری به نام «برگ» هست که این برگ‌های جزئی اقتباسی از آن نمونه اصلی است. درواقع رابطه بین ذهن و عین، و انسان و جهان

پیرامونی آن یک رابطه استعاری و غیرحقیقی است؛ زیرا در اندیشه نیچه اساساً دو حوزه عین و ذهن کاملاً از یکدیگر متفاوت‌اند و هیچ‌گونه رابطه علی و حقیقی میان آنها وجود ندارد. بر همین اساس، کشف حقیقت اشیا برای ما (ذهن) ممکن نیست. چون رابطه انسان و جهان یک رابطه استعاری است، رابطه زبان (مفاهیم)، انسان با جهان نیز نمی‌تواند یک رابطه حقیقی باشد. نتیجه اینکه علم و فلسفه که بر بنیاد مفاهیم استوارند، قادر نخواهند بود ما را به شناخت حقیقی از جهان برسانند. اما چون رابطه ما با جهان رابطه استعاری است و نسبت استعاری یک نسبت هنری و زیبایی‌شناسانه است، یگانه راه رسیدن به معرفت، هنر است (مهرگان، ۱۳۸۲، ص ۸۱-۸۰).

در اندیشه نیچه بخش اعظم وجود انسانی را امور فطری که شعور در آن مداخلت ندارد، تشکیل می‌دهد. اما عقل، خرد، ادراک، وجدان و شعور که جزء اندکی از وجود انسان را شکل داده، قابل اعتماد نیست (فروغی، ۱۳۸۷، ص ۵۲۶). نیچه فیلسوفی عقل‌گریز بود؛ زیرا هم مرتبه علم و هم مرتبه عقل را پایین‌تر از هنر می‌دانست. وی تمام حقایق عقلی را «فرب» می‌نامید. به عقیده او شناخت عقلی مانند دین، فقط درصدد پرده کشیدن بر کوری بی‌رحمانه اراده زندگی است (اریکسون، ۱۳۹۰، ص ۴۰۱).

در اندیشه نیچه عقل قادر به تصرف جایگاه نیروی یگانگی‌های بخش سنت و مذهب و ایجاد هماهنگی میان انگیزه و نیت‌های متضاد افراد نیست (حقیقی، ۱۳۷۹، ص ۲۰). همچنین وی وجود عقل کلی و عقل متافیزیکی حاکم بر هستی را انکار می‌کرد. تنها خردی که در اندیشه نیچه وجود داشت، خرد موجود در انسان بود. وی وجود خرد در عرصه هستی را شیئی نایاب برمی‌شمرد و بیشتر چیزها به نظر او زندگی بدون خرد دارند. به نظر او در پهنه زندگی اساساً به خرد نیازی نیست. خرد خطرناک و ناشدنی است و به اعتقاد او در خرد نیامدن چیزی، نه تنها دلیل بر ضد هستی او نیست، بلکه شرط وجود آن چیز است. خرد تنها به شناخت چیزهای بسیار حقیر ناظر می‌آید. خرد تنها ابزاری برای زندگی است و از درک وجود راستین یا حقیقت ناتوان است (نیچه، ۱۳۸۱، ص ۵۵).

نیچه اساساً همه فراورده‌های تفکر را موهوم می‌پنداشت و مقولات اندیشه را اموری ساختگی و دروغین می‌دانست که صرفاً برای تفکر می‌توان برای آنها هستی واقعی قائل شد. وی هرگونه فلسفه سنتی را که در پی حقیقت باشد و به تفسیر خود هستی در عرصه عقل بپردازد، انکار می‌کرد.

۲. انسان امروزی و ابرانسان

مهم‌ترین عنصر در انسان‌شناسی نیچه را «ابرانسان» تشکیل می‌دهد. در ادامه، نخست ویژگی‌های انسان امروزی و در سپس ویژگی‌های ابرانسان را در اندیشه وی تقریر می‌کنیم:

۲-۱. انسان امروزی

در اندیشه نیچه، انسان امروزی غایت خود را در دیگری می‌یابد و هیچ‌کسی در خود غایتی برای وجود داشتن نمی‌بیند. دگرخواهی خنده‌دارترین مضحکه عالم است (نیچه، ۱۳۸۴، الف، ص ۴۲-۴۳). او با این اندیشه جان

استورات میل که «هر بد که خود نمی‌پسندی، با کس نکن ای جان برادر» به شدت مخالف و از آن بیزار است؛ زیرا معتقد است: این اندیشه در پی آن است که هر آمیزشی انسان را بر پایه خدمات متقابل قرار می‌دهد، به گونه‌ای که هر عملی همچون نوعی از عوض در برابر چیزی که در حق ما انجام شده، پدیدار می‌گردد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۷۰۴). در اندیشه نیچه انسان‌های عصر کنونی بردگان سه چیزند:

۱-۲. بردگان لحظات

یکی از عوارض ژرف بیماری عصر امروزی این است که انسان به رفتار فرهنگی جدیدی در حیطه زمان نیاز پیدا می‌کند و به این ضرورت می‌رسد که از این جریان شتابناک پیروی نماید (نیچه، ۱۳۸۰، ص ۳۵).

۲-۱-۲. بردگان مُد

اگر یونانیان و رومیان باستان هنوز زنده بودند، به مُد به مثابه نشان فرهنگ می‌خندیدند؛ زیرا به نظر نیچه در مُد از محتوا خبری نیست یا محتوایی زشت دارد (نیچه، ۱۳۸۰، ص ۴۱).

۳-۱-۲. بردگان عقاید

انسان امروزی با این نیت خود را تسلیم عقاید می‌کند که بی‌هیچ سعی و تلاشی روشنفکرانه از سوی خود به ارزش‌ها، اعتقادات و آگاهی‌های علمی ضروری و هم‌زمان معتبر در سطح همگانی دست یابد. از این‌رو با تعصب شدید از این عقاید حمایت می‌کند و هیچ عقیده دیگری را معتبر نمی‌پندارد (نیچه، ۱۳۸۰، ص ۴۸).

به باور نیچه، انسان باید نسبت به هر آنچه تاکنون می‌اندیشیده است تجدیدنظر کند و از همین جا باید شروع کرد: مسائلی که انسان تاکنون با جدیت به آنها می‌اندیشیده، نه تنها واقعیت نیستند، بلکه تخیلات صرف‌اند و دروغ‌های ساخته و پرداخته مستی بیمارند. وی مفاهیمی از جمله خدا، جان، فضیلت، گناه، فراسو و حقیقت را از آن دسته مفاهیمی می‌پنداشت که باید در پذیرش آنها تجدیدنظر شود.

وی با اعلان «مرگ خدا» و پایان عصر «برابری انسان‌ها»، طبقه‌بندی نوینی از انسان‌ها ارائه می‌داد که پله‌های پایین آن را فرودستان و پله‌های فوقانی آن را جان‌های آزاده و پله‌های میانی آن را افرادی از میان‌دستان با توجه به رتبه و پایگاه خویش اشغال کرده‌اند و خود پیش‌نیازی برای وجود مقام‌های بالاتر از خویش‌اند (اسمیت، ۱۳۸۰، ص ۱۹۹).

در انسان‌شناسی نیچه، انسان‌ها به دو گروه تقسیم می‌شوند: الف) والاتباران قدرتمند؛ ب) پست‌اندیشان عوام. به عقیده وی گروه نخست پاک و خالص‌اند و گروه دوم ناپاک. نیچه خطاب به سایر انسان‌ها می‌گفت: از اینکه پلکان ترقی والاتباران قرار می‌گیرید، خشمگین نباشید.

بنا به عقیده وی امروزه به انسان‌های قدرتمند و اصیل نیاز است که اندیشه ارزش‌گذاری‌های مخالف، بازسنجی و بازگشت به ارزش‌های جاوید را در ذهن سایر انسان‌ها پدید می‌آورند و همچنین به انسان‌هایی نیاز است که قید و بندهای کنونی را گشوده، مسیر هزارساله را تغییر می‌دهند (نیچه، ۱۳۸۹، ص ۱۲۷).

نیچه در جست‌وجوی انسان‌هایی بود که دارای تمایلات نیرومند و خوش‌فرجام‌اند و تمایلات عالی‌شان از هم نگسیخته است. ارادهٔ قدرت و ظرفیت فرماندهی از جملهٔ این تمایلات است. نیچه کشش به توانایی و قدرت را محور حیات انسان و آثار او می‌دانست. او حتی منطق و عقل را خادم این کشش می‌شمرد و با ناتوانی این کشش به سوی قدرت و زندگی، بنا بر عقیدهٔ وی در سرایشی زوال قرار می‌گیرد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۹۶-۹۷).

۲-۲. ابرانسان

نیچه به‌عنوان پیامبر نجات‌بخش با پیش‌بینی زوال انسان عادی، بشارت‌دهندهٔ ظهور ابرانسان اشرف‌سالار و بی‌رحمی بود که خواهان حکمرانی بر جهان است. وقتی برای بار نخست با واژهٔ «ابرانسان» مواجه می‌شویم سؤالاتی مطرح می‌شود: آیا ابرانسان آن نوع هستی است که قدرتهای فوق انسانی و ابرقهرمان (سوپرمن)‌ها از آن برخوردارند؟ آیا آن نماد بشریت آینده است که بر نیست‌انگاری عصر امروزی و فرسودگی جهان بشریت نوین چیره شده است؟ در حقیقت، نیچه معنای واژهٔ (uber) را مستلزم دو فرایند «فناي کهنه» و «خلق جدید» قرار می‌داد (پیرسون، ۱۳۷۵، ص ۱۵۴).

کلمهٔ «ابرانسان» بیانگر بیرون شدن و فراتر رفتن بشر از آنچه تاکنون بوده و در حقیقت، بیانگر عدم رضایت از وضع کنونی انسان است. اما اینکه چرا ابرانسان باید فراتر از زمین برود، بدان‌روست که او باید با این عمل شرایط برتر بودن خود بر زمین را فراهم کند و بتواند بار دیگر بر زمین مسخر شود. نیچه رهایی انسان را در گرو نابودی ارزش‌های مسیحی و متافیزیکی عصر خویش و خلق ارزش‌های نوین (ارزش‌هایی که آفرینش آنها توسط ابرانسان صورت می‌پذیرد) می‌دانست. اما برای خلق ارزش‌های جدید، انسان آفرینشگر باید شریترین باشد، به‌میزانی که کمال مطلوب خویش را در برابر کمال‌های مطلوب سایر انسان‌ها به پیش برد و آنان را از نو به شکل خود بسازد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۷۶۴).

نیچه برای خلق ارزش‌های نوین، به ابرانسان احتیاج داشت. او برای ساختن ابرانسان به قدرت سیاسی و مشروعیت فلسفه نیاز داشت. در حقیقت وی از طریق همین قدرت سیاسی و مشروعیت فلسفی است که بر انسان چیره می‌شود و به تاریخ سمت‌وسوی نوین می‌بخشد (پیرسون، ۱۳۷۵، ص ۲۲۰).

ابرانسان نیچه محصول جامعهٔ اشرافی است؛ جامعه‌ای که به نردبان بلند سلسله‌مراتب و گوناگونی ارزش‌های انسان و خود انسان باور دارد. او انسانی است که والاتباری‌اش تنها به خاطر قدرت فیزیکی نیست، بلکه به قدرت روحی او نیز وابسته است (نیچه، ۱۳۸۹، ص ۲۰۹-۲۰۸). مفهوم «ابرانسان» به هیچ وجه در جهت نظریات داروین و یا بیانگر یک آرمان استعلایی نیست. مافوق و ابربودن او بدین معنا نیست که آرمانی است که آیندهٔ نامتناهی و بیرون از دسترس انسان‌های میرا را مطرح نماید (پیرسون، ۱۳۷۵، ص ۱۵۵).

وجود چنین انسان‌هایی (ابرانسان) را نه می‌توان از طریق رفتار اثبات کرد، زیرا رفتارها ابهام‌آمیزند و به کُنه آنها نمی‌توان پی برد و نه می‌توان از طریق آثار اثبات کرد. درواقع، باور است که سلسله‌مراتب را تعیین می‌کند (نیچه، ۱۳۸۹، ص ۲۳۶).

نیچه از یکسو معتقد بود: وظیفه گونه برتر هدایت گونه پست‌تر نیست، بلکه به نوع پست‌تر همچون نردبانی می‌نگریست که گونه برتر از آن عبور نماید، حتی به قیمت نابودی آنها (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۶۸۹). از سوی دیگر معتقد بود: انسان‌های بزرگ خودسرنوشت‌اند و با حمل خویشتن، بار سرنوشت‌ها را بر دوش می‌کشند. آنان در تمنای دل‌ها و پشت‌های نیرومندند تا از آنچه بر دوش آنهاست، ساعتی چند خلاصی یابند (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۷۳۲). نیچه ابرانسان واقعیت را آن گونه که هست در نظر می‌گرفت و برای چنین کاری نیرومند است و واقعیت برای او و از خود او بیگانه نیست. در حقیقت، او خودش همین واقعیت است (نیچه، ۱۳۷۸، ص ۱۸۴).

نیچه در جست‌وجوی فراوان درباره ابرانسان به این نتیجه رسید که انسان والاتر را باید در درون خود بجوید: «آن انسان والاتر در غار من نشسته است» (نیچه، ۱۳۸۹ الف، ص ۲۹۸). منظور از «غار» زرتشت، عالم درون خود نیچه است. برای رسیدن به ابرانسان و فرارفتن از انسان کنونی، نخست باید فرورفتن را فراگیریم. «فرورفتن» به این معناست که نیک‌بختی عقل، رحم، عدالت و فضیلت کنونی در نظر انسان نفرت‌انگیز شوند. نیچه با آموزه «بازگشت جاودان» خود، فرورفتن را به ما می‌آموزد. آموزه «بازگشت جاودان» نردبان فرارفتن به ابرانسان است (پیرسون، ۱۳۷۵، ص ۱۵۲).

تروند برگ اریکسون درباره ابر بشر معتقد است: ابرانسان این عقیده را که برخی برای سروری آفریده شده‌اند و برخی برای فرمانبرداری، مجسم نمی‌کند. ابرانسان موضوعی فراقوعی است. هرگز کسی نمی‌تواند خود و یا دیگری را «ابرانسان» بنامد (اریکسون، ۱۳۹۰، ص ۱۰۹).

بنا بر دیدگاه هایدگر، ابرانسان را نباید مخلوقی همچون انسان به حساب آورد. او کسی است که فراسوی انسان واپسین گام می‌نهد. وی معتقد است: نیچه به هیچ وجه ابرانسان را به انسان مافوق تصور تشبیه نمی‌کرد، بلکه مراد او صرفاً انسانی بود که از انسانیت خویش فراتر رفته، به ذات خویش دست می‌یابد؛ ذاتی که هنوز به دست نیامده است (ضمیران، ۱۳۸۲، ص ۱۱۲).

۱-۲. ویژگی‌های ابرانسان نیچه

برای شناخت ابرانسان در اندیشه نیچه، باید با ویژگی‌های او بیشتر آشنا شویم. نیچه او را چنین توصیف می‌کند:

۱. در کل فعالیت او، منطقی طولانی در کار است و توانایی آن را دارد که اراده خویش را از طریق دوره‌ها و بخش‌های مهم زندگی خویش بگستراند و هر چیزی را که پیرامون وی حقیر است، تحقیر و طرد نماید؛ از جمله اموری که منصفانه‌ترین و الهی‌ترین چیزهای موجود در جهان است.

۲. خون سردتر، سرسخت‌تر، کم‌تردیدتر و دور از ترس از افکار عمومی است و فاقد آن دسته از فضائلی است که همراه با احترام و قابل احترام‌اند.

۳. نیازمند هیچ‌گونه دلسوزی نیست، بلکه خدمتکار می‌طلبد. در رابطه‌اش با انسان‌ها همواره در پی آن است که از آنان چیزی بسازد. قادر به برقراری ارتباط نیست. بیشتر دروغ می‌گوید تا حقیقت را بر زبان آورد؛ زیرا دروغ‌گویی روح و اراده‌ای بیشتر می‌طلبد. تنه‌است و تنهایی او سزاوار سرزنش نیست و دارای حق داوری هم هست.

۴. شهامت به کارگیری ابزار نامقدس را دارد. به خود اجازه داشتن اعتقادات را می‌دهد؛ زیرا به آنها نیاز دارد، ولی به آنها سرنمی‌سپارد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۷۲۷-۷۲۶).

از دیگر ویژگی‌های او عبارت است از:

۵. انسان غریزی، سرزننده و فعال است.

۶. دیونیسوسی جنگاور و وفادار به زمین و بدن است.

۷. از خودخواهی، شهوت و خودکامگی شرم‌منده نیست.

۸. انسانی منزوی، تنها و در معرض خطر است (نیچه، ۱۳۸۰ الف، ص ۲۴۰).

نیچه از جمله ویژگی‌های بارز ابرانسان خویش را دوری از هرگونه روح انتقام‌جویی می‌دانست؛ زیرا دیدگاه دین و متافیزیک نسبت به جهان، ریشه در تلافی و انتقام دارد. او کمال جهان‌ماورایی را در برابر نقصان جهان خاکی قرار می‌دهد. ابرانسان از همه پیوندها آزاد است، تعیین‌کننده ارزش‌ها و ارزش‌آفرین است و اراده هزاره‌ها را با جهت‌دهی به برترین طبایع جهت می‌دهد (نیچه، ۱۳۷۷، ص ۷۴۶). ابرانسان نیچه در پی معنابخشی به زمین و زمینی‌کردن فضائل است و هیچ‌گونه محدودیت اخلاقی ندارد؛ تنها اصل اخلاقی او مبتنی بر قدرت است.

۳. ارزیابی اجمالی دیدگاه نیچه بر پایه اندیشه‌های شهید مطهری

اندیشه‌های نیچه در حوزه انسان‌شناسی، بر نظام فلسفی او در حوزه معرفت‌شناسی، هستی‌شناسی و خداشناسی استوار است. از این‌رو نقد دیدگاه‌های انسان‌شناختی وی تنها در سایه نقد مبانی او میسر است که خارج از عهده این جستار مختصر است. بدین‌روی در اینجا به اختصار برخی از اندیشه‌های وی را با تکیه بر دیدگاه‌های شهید مطهری ارزیابی می‌کنیم:

۱-۳. پوچ‌گرایی؛ لازمه اندیشه نیچه

نیچه برای معنابخشی به زندگی انسان، به «مرگ خدا» حکم کرد؛ اما با مرگ خدا زمینه ورود به پوچ‌گرایی (نیپیلیسم) عظیم و به تعبیر خودش، نیست‌انگاری فعال را فراهم نمود. نیچه معنای زندگی را در زمین جست‌وجو می‌کرد. ابرانسان او عاشق زمین است. از جمله انتقادهای نیچه به فیلسوفان الهی، تنفر آنها از زندگی زمینی است که به باور آنها در امور متافیزیکی ریشه دارد. اما این نقد وارد نیست؛ زیرا انسان‌شناسی فلسفی - وحیانی، نه تنها تنفیری از زندگی دنیوی ارائه نمی‌کند، بلکه زندگی دنیوی را بسیار بااهمیت و مقدمه زندگی اخروی

می‌داند. نیچه نه تنها در اندیشه فلسفی خود هیچ پاسخی برای پرسش‌هایی از قبیل اینکه «انسان از کجا آمده است؟» و «برای چه آمده است؟» و «به کجا خواهد رفت؟» ندارد، بلکه اساساً چنین پرسش‌هایی برای او مطرح نیست. نه تنها نیچه بلکه هر مکتب فلسفی که پاسخی برای امور فوق نداشته باشد یا پاسخی صرفاً مادی دهد، در نهایت، به سردرگمی و پوچ‌گرایی دچار می‌شود.

نیچه راه‌هایی از پوچ‌گرایی را عقل و دین نمی‌دانست، بلکه خرد را علت اصلی پوچ‌گرایی می‌پنداشت؛ چنان‌که ارزش‌گذاری برآمده از خرد را چیزی جز نیست‌انگاری نمی‌دانست. دیانت را نیز فاقد نیروی خلاق برای جلوگیری از پوچ‌گرایی می‌شمرد و راه‌هایی از آن را در گذشتن از خود و فراتر رفتن انسان از خود می‌دید (تحقق ابرانسان). اما نیچه برای نجات انسان و غلبه بر نیست‌انگاری، نه تنها موفق عمل نکرد، بلکه خود او سبب شکل‌گیری نوعی پوچ‌گرایی جدید شد و انسان فرورفته در باتلاق مسیحیت را کامل‌تر کرد. او نه تنها عظمت و بزرگی را به نوع انسانیت ارزانی نداشت، بلکه با طبقه‌بندی انسان‌ها، خواری آنها را صدچندان افزایش داد؛ زیرا اکثریت انسان‌ها را مانند ابزاری در دست والاتباران پنداشت.

۲-۳. ارزیابی ارزش و جایگاه انسان

نیچه فیلسوفی مادی‌گرا بود. از این‌رو اندیشه‌های انسان‌شناختی‌اش کاملاً بر مبنای فلسفه ماتریالیسم استوار است. در انسان‌شناسی نیچه، انسان بیمارترین، دودل‌ترین، دمدمی‌ترین و سست‌بنیادترین حیوانات است؛ زیرا بیش از همه جانوران دل‌به‌دیرازده، نوآوری کرده و با سرنوشت خود درافتاده است.

اما بر پایه فلسفه الهی، چنین نگرشی ناموجه و اتر است و تنها ساحت مادی انسان را محور قرار می‌دهد. انسان در جهان‌بینی الهی تنها یک حیوان مستقیم‌القامه که ناخنی پهن دارد و با دو پا راه می‌رود و سخن می‌گوید، نیست، بلکه موجودی است که توانایی دارد جهان را مسخر خود سازد و فرشتگان را به خدمت خویش بگمارد؛ چنان‌که می‌تواند به «اسفل السافلین» سقوط کند. این خود انسان است که باید درباره خود تصمیم بگیرد و سرنوشت نهایی خویش را تعیین نماید. تفاوت عمده انسان با دیگر جانداران که ملاک انسانیت اوست و منشأ چیزی به نام «تمدن و فرهنگ انسانی» گردیده، در دو ناحیه است: بینش‌ها و گرایش‌ها (علم و ایمان). تفاوت او با سایر جانداران در گستردگی آگاهی‌ها و شناخت‌ها و از نظر تعالی سطح خواسته‌هاست (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۱).

۱-۲-۳. مهم‌ترین ویژگی‌های انسان بر پایه فلسفه اسلامی و داده‌های وحیانی

بر پایه فلسفه اسلامی و داده‌های وحیانی، انسان ویژگی‌هایی دارد که بیانگر ارزش و جایگاه اوست. مهم‌ترین آنها به اختصار از این قرار است:

۱. انسان خلیفه خدا در زمین است (انعام: ۱۶۵).

۲. ظرفیت علمی انسان بزرگ‌ترین ظرفیتی است که مخلوق ممکن است داشته باشد. از این‌رو حضرت آدم ﷺ

تمام اسماء را آموخت (بقره: ۳۱-۳۳).

۳. او فطرتی خدا آشنا دارد و در عمق وجدانش از خدا آگاه است (اعراف: ۱۷۲).

۴. در سرشت انسان، علاوه بر عناصر مادی که در جماد و گیاه و حیوان وجود دارد، عنصر ملکوتی و الهی وجود دارد (سجده: ۷-۹).

۵. آفرینش انسان آفرینشی حساب شده است، تصادفی نیست. انسان موجودی منتخب و برگزیده است (طه: ۱۲۲).

۶. انسان شخصیتی مستقل و آزاد دارد، امانتدار خداست، رسالت و مسئولیت دارد، از او خواسته شده است با کار و ابتکار خود زمین را آباد سازد و با انتخاب خود یکی از دو راه سعادت و شقاوت را اختیار کند (احزاب: ۷۲).

۷. انسان از کرامت و شرافت ذاتی برخوردار است. خدا او را بر بسیاری از مخلوقات خویش برتری داده است. او آنگاه خویشتن واقعی خود را درک و احساس می‌کند که این کرامت و شرافت را در خود درک کند و خود را برتر از پستی‌ها و اسارت‌ها و شهوت‌رانی‌ها بشمارد (اسراء: ۷۰).

۸. انسان از وجدانی اخلاقی برخوردار است. او به حکم الهام فطری، زشت و زیبا را درک می‌کند (شمس: ۸ و ۹).

۹. انسان جز با یاد خدا با چیز دیگری آرام نمی‌گیرد. خواست‌های او بی‌نهایت است. او به هر چه برسد از آن سیر و دلزده می‌شود، مگر آنکه به ذات بی‌حد و نهایت (خدا) پیوندد (انشقاق: ۶).

۱۰. نعمت‌های زمین برای انسان آفریده شده است (بقره: ۲۹).

۱۱. او انسان را برای این آفرید که تنها خدای خویش را بپرستد و فرمان او را بپذیرد. پس او وظیفه‌اش اطاعت امر خداست (ذاریات: ۵۶).

۱۲. او جز در راه پرستش خدای خویش و جز با یاد او خود را نمی‌یابد، و اگر خدای خویش را فراموش کند خود را فراموش کرده است (حشر: ۱۹).

۱۳. وقتی از این جهان برود و پرده تن که حجاب چهره جان است، دور افکنده شود، بسی حقایق پوشیده که امروز بر او نهان است، بر وی آشکار می‌شود (ق: ۲۲).

۱۴. انسان تنها برای مسائل مادی کار نمی‌کند و یگانه محرک او نیازهای مادی زندگی نیست، بلکه ممکن است از حرکت و تلاش خود جز رضای آفریننده مطلوب دیگری نداشته باشد (توبه: ۷۲).

شهید مطهری پس از تقریر این مؤلفه‌ها، برخی نکوهش‌های انسان را نیز یادآور می‌شود (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۶۸-۲۷۴).

بر پایه انسان‌شناسی وحیانی، انسان اولاً، یک سلسله ویژگی‌هایی دارد که با اینکه بشری است و تعلق به همین عالم دارد، ولی با ساختمان مادی انسان درست نمی‌شود، غیرمادی است، محسوس و ملموس نیست و به عبارت دیگر، از سنخ معنویات است، نه مادیات. ثانیاً آنچه ملاک انسانیت انسان و ملاک شخصیت و فضیلت انسانی اوست، به دست طبیعت ساخته نمی‌شود، فقط به دست خود انسان ساخته می‌شود. خلاصه اینکه انسان، خودش دروازه معنویت است و از دروازه وجود خود به عالم معنا پی برده است (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۳).

گرایش‌های معنوی و والای بشر، زاده ایمان و اعتقاد و دلبستگی‌های او به برخی حقایق این جهان است که آن حقایق، هم ماورای فردی و عام و شامل است و هم ماورای مادی است؛ یعنی از نوع نفع نیست. این گونه ایمان‌ها و دلبستگی‌ها به‌نوبه خود، مولود برخی جهان‌بینی‌ها و جهان‌شناسی‌هاست که یا از طرف پیامبران الهی به بشر عرضه شده و یا برخی فلاسفه خواسته‌اند نوعی تفکر عرضه نمایند که ایمان‌زا و آرمان‌خیز باشد (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۲۴).

۳-۳. ارزیابی تک‌ساحتی‌انگاری انسان

در نگاه نخست نیچه مانند متفکران دوگانه‌گرا (دوئالیست)، علاوه بر بدن، برای انسان قائل به روح بود؛ اما در نگاه دقیق‌تر به انسان‌شناسی‌اش مشخص می‌شود که از دیدگاه او عنصر اساسی در وجود انسان، جسم است و روح صرفاً ابزاری برای بدن است. بر پایه براهین فلسفی ارائه‌شده در فلسفه اسلامی، روح انسان امری متافیزیکی و فناپذیر است و نفخه الهی است که از عالم ربوبیت بر جسم انسان دمیده شده و کمال چنین روحی در پیوستن به ذات اقدس الهی است. اما در اندیشه نیچه روح تنها بخشی از تن تلقی می‌شد و روح در اندیشه وی جزء فناپذیر و فرعی است، حتی زودتر از بدن خواهد مُرد.

هویت حقیقی انسان در فلسفه اسلامی روح است و بدن انسان به‌مثابه بستری لازم در جهت تکامل نفس انسانی است. اما در اندیشه نیچه هویت حقیقی انسان بدن بود، روح در اندیشه نیچه صرفاً به‌عنوان ابزاری در خدمت بدن به‌شمار می‌آمد. نگاه نیچه به انسان نگاه مادی‌گرایانه (ماتریالیستی) بود. او هم مانند سایر مکاتب مادی‌گرا حقیقت انسان را جسم می‌دانست. روح در اندیشه نیچه به معنای حیات و سرخوشی است و برگرفته از دیدگاه وی در باب هنر است.

۳-۴. ارزیابی شناخت‌شناسی انسان

در اندیشه نیچه رابطه بین ذهن و عین، انسان و جهان پیرامونی آن، رابطه استعاری و غیرحقیقی بود؛ زیرا در اندیشه نیچه اساساً دو حوزه «عین» و «ذهن» کاملاً از هم متفاوت‌اند و هیچ‌گونه رابطه علی و حقیقی و مطابق باواقع میان آنها وجود ندارد. بر همین اساس، کشف حقیقت اشیا برای ما (ذهن ما) میسر نیست. چون رابطه انسان و جهان استعاری است، رابطه زبان انسان با جهان نیز نمی‌تواند حقیقی باشد. بنابراین علم و فلسفه که بر مفاهیم استوارند، قادر نیستند ما را به شناخت حقیقی از جهان برسانند. اما چون رابطه ما با جهان رابطه استعاری است و نسبت استعاری یک نسبت هنری و زیبایی‌شناختی است، یگانه راه رسیدن به معرفت، هنر است (مهرگان، ۱۳۸۲، ص ۸۱-۸۰).

«استعاره» در اندیشه نیچه به‌معنای انتقال چیزی به چیزی بود؛ اما اینکه آیا می‌توانیم واقعاً رابطه بین ذهن و عین را استعاری بنامیم یا خیر؟ جای بررسی دارد. از اساسی‌ترین شروط استعاره، وحدت و تقابل (وحدت در عین کثرت) است. چون میان مصداق عینی و تصویر ذهنی که عین یکدیگرند، اختلافی نیست، نتیجه آن است که فهم نیچه از استعاره خطا بود (مهرگان، ۱۳۸۲، ص ۱۱۸).

بر پایه فلسفه اسلامی، هنگامی که ما شیئی را ادراک می‌کنیم ماهیت آن شیء وارد ذهن ما می‌شود. تنها تفاوت شیء موجود در ذهن و شیء خارجی در ترتب آثار است. هر ماهیتی دارای دو وجود است: الف) وجود خارجی؛ ب) وجود ذهنی. در حقیقت، عین و ذهن یک چیزند و تفاوت میان عین و ذهن در نحوه وجود آنهاست و به همین سبب می‌توانیم حقیقت اشیا را درک کنیم. این در حالی است که نگاه نیچه به مسئله معرفت، باب علم به جهان خارج را به‌طور کلی مسدود می‌سازد و اساساً ما قادر به شناخت هیچ چیزی نخواهیم بود.

بر پایه شناخت‌شناسی فلسفی - وحیانی، در انسان دو کانون شناخت وجود دارد: عقل و قلب. از کانون دل حرارت و حرکت برمی‌خیزد و از کانون عقل، هدایت و روشنایی. آن کس که دلی افسرده و بی‌خواهش و بی‌امید و آرزو دارد موجودی سرد و بی‌حرکت و جامد است و هیچ‌گونه فعالیتی از او سر نخواهد زد. او به مرگ نزدیک‌تر است تا به حیات. و آن کس که از نیروی عقل و فهم و تدبیر بی‌نصیب است مانند ماشینی است که در شب تاریک در حرکت است و فاقد چراغ و راهنماست. گاهی میان این دو کانون توافق و هماهنگی حاصل می‌شود؛ دل به چیزی پی می‌برد و عقل هم به خوبی آن را تصدیق می‌کند. در این گونه موارد انسان دچار اشکال و محظوری نمی‌شود (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲۳، ص ۷۷۱).

حاصل اینکه نیچه در حوزه معرفت‌شناسی جایی برای عقل و دین قائل نیست؛ اما در انسان‌شناسی فلسفی - وحیانی عقل و دین از مهم‌ترین منابع معرفت‌شناسی‌اند.

۳-۵. ارزیابی ابرانسان

این اندیشه نیچه که تمام موجودات زمینی در خدمت انسان‌اند، موجه است؛ اما در نگاه نیچه همه چیز، حتی خود انسان در خدمت ابرانسان است و ابرانسان می‌تواند برای رسیدن به اهداف والای خود از او بهره‌کشی کند. این اندیشه انحصارطلبانه ناموجه است. همه موجودات در خدمت نوع انسان برای رساندن او به غایت نهایی‌اند. بنابراین کرامت برای نوع انسان است و این امر پذیرفتنی نیست که عزت و کرامت انسانی صرفاً برای گروه و طبقه خاصی (انسان‌های والا‌تبار) لحاظ شود و انسان‌های عوام در حکم ابزار و اشیای پست و بی‌ارزش قلمداد شوند.

انتقاد دیگری که بر نیچه وارد است، این است که وی از یک‌سو ارزش‌های مسیحیت را نابود می‌کند تا انسان را از حقارت نجات دهد و از سوی دیگر با ارزش‌گذاری نوین خود، سبب حقارت بیشتر انسان‌ها می‌گردد؛ زیرا او انسان‌ها را وسیله ابرانسان تلقی می‌کند. در کتاب *انسانی زیاده/انسانی می‌نویسد*: «حقارت و خواری انسان‌ها در وسیله قرار گرفتن آنها برای تحقق اهداف دیگران است» (نیچه، ۱۳۸۴، ب، ص ۴۳۲).

بر مبنای انسان‌شناسی فلسفی - وحیانی، ابرانسان نیچه انسانی است که برای رسیدن به قدرت، تمام ارزش‌های انسانی را زیر پاهای خود لگدمال می‌کند و فقط ارزش‌های مادی را قبول دارد و چون چنین انسانی طبق نظریه «بازگشت جاودان» به این جهان بازمی‌گردد، هیچ آینده روشنی ندارد. اما در طرف مقابل، انسان

والای اسلامی نه مست قدرت است و نه والا زاده، بلکه انسانی است که در معنویات و فضائل اخلاقی به اوج رسیده و حاکم و فرمانروای واقعی نوع بشر است.

در اندیشه‌ی نیچه اصالت و شرافت انسانی متعلق به والاتباران است و زیردستان و انسان‌های ضعیف چیزی جز ابزاری در اختیار والاتباران نیستند. درحقیقت، معنابخش زندگانی تمام افراد انسانی والاتباران هستند، درحالی‌که هیچ تفاوتی میان انسان‌های کامل و سایر انسان‌ها در برخورد با یکدیگر و حقوقی که نسبت به یکدیگر دارند، نیست. معنابخش زندگی خداوند است و انسان‌های کامل ابزارهای انسانی در دستان خدا برای هدایت بشرنده.

در اندیشه‌ی نیچه ابرانسان‌ها فقط از طبقه‌ی خواجهگان هستند و در اثر تربیت خاص به ابرانسان تبدیل می‌شوند. اما در انسان‌شناسی وحیانی، راه رسیدن به کمال و تحقق انسان برین مخصوص عده‌ای ویژه نیست، بلکه هر انسانی در اثر پرورش صحیح و پیمودن مراحل تکاملی عقل نظری و عملی، می‌تواند به چنین مقامی دست یابد.

تفاوت دیگر انسان کامل و ابرانسان در موضوع وراثت است. نیچه با خارج کردن افراد پست و ضعیف از توالد و تناسل و به نزدیکی واداشتن افراد زبده که به دقت انتخاب شده‌اند، می‌خواهد زمینه‌ی پیدایش نوع عالی ابرانسان را پدید آورد (کرسون، ۱۳۶۲، ص ۵۲۴-۵۲۵).

ابرانسان نیچه هنوز فعلیت نیافته است و برشمردن ویژگی‌های چنین انسانی صرفاً مبتنی بر تصورات آرمان‌گرایانه است. اما انسان والای وحیانی در مصادیق متعدد، فعلیت یافته و دارای مصادیق عینی است. ظهور ابرانسان نیچه مبتنی بر پذیرش مرگ خداست. در این اندیشه، تصور ابرانسان در سایه‌ی خدا، تصور کاملاً بیهوده‌ای است، درحالی‌که در انسان‌شناسی وحیانی تصور انسان کامل فقط زیر سایه‌ی خدا معنا دارد؛ زیرا اساساً انسان در این اندیشه چیزی جز بارقه‌ی الهی نیست، بلکه جانشین و خلیفه‌ی خداست. اما ابرانسان نیچه جایگزین خدا و به عبارتی خود خداست.

ابرانسان نیچه انسانی نیرومند و سالم است که حیاتی زمینی را با برخورداری انسان از لذات جسمانی، فارغ از هرگونه واقعیت متافیزیکی تجربه می‌کند. اما انسان والای وحیانی انسان نیرومند و سالمی است که حیات اخروی را با برخورداری از لذات عقلی و معنوی که آن هم ثمره‌ی حیات دنیوی است، دارا خواهد بود. انسان کامل وحیانی خود را پلی برای عبور انسان‌های دیگر برای رساندن آنها به سعادت و جاودانگی و قرب الهی قرار می‌دهد. اما ابرانسان نیچه برای ابرانسان شدن، سایر انسان‌ها را پل و سکوی پرتاب خویش به سوی فرارفتن از خود قرار می‌دهد.

نیچه از یک‌سو معتقد است: «انسان مسئول هیچ چیزی نیست؛ نه مسئول خود و نه مسئول اعمال خود و نه مسئول تأثیراتی که بر جای می‌گذارد» (نیچه، ۱۳۸۴ الف، ص ۱۲۹). اما از سوی دیگر، انسان را در قبال سایر انسان‌ها مسئول می‌داند. این تناقض در انسان‌شناسی نیچه کاملاً مشهود است.

ویژگی‌های ابرانسان در اندیشه‌ی نیچه، نه تنها فضیلتی برای او به حساب نمی‌آید، بلکه بیانگر نگرش مادی وی به مقوله‌ی ابرانسان است.

۱-۵-۳. ویژگی‌های ابرانسان توحیدی بر پایه نگرش فلسفی - وحیانی

بر پایه نگرش فلسفی - وحیانی، انسان کامل (ابرانسان توحیدی) ویژگی‌هایی دارد که مهم‌ترین آنها از این قرار است:

۱. ایمان و جهان‌بینی مبتنی بر ایمان اصیل؛

۲. علم و آگاهی در مقابل بی‌شعوری، بی‌خبری، جهل، خرافه، حماقت و سفاقت؛

۳. توانایی و شکافتن موانع طبیعت و ایجاد نعمت و رفاه و تسلط بر طبیعت و ایستادگی در برابر قدرت‌های بشری، نقطه مقابل انسان ضعیف، ناتوان، محکوم طبیعت و محکوم قدرت‌ها؛

۴. پاکی و پارسایی روح، آزادی معنوی، پیروزی روح الهی بر لجن خاکی، و در نقطه مقابل، انسان قوی و آگاه، ولی آلوده و اسیر هوا و هوس خویش؛

۵. عدالت اخلاقی و اجتماعی؛

۶. حکمت و تفکر منطقی و استدلالی؛

۷. آزادی از حکومت و جبر محیط؛

۸. اتصال به ذات حق و عشق الهی؛

۹. عدم عصیان و انکار و تمرد؛

۱۰. امر به معروف و نهی از منکر؛

۱۱. تعهد و مسئولیت؛

۱۲. هنر و جمال و زیبایی؛

۱۳. زهد جامعه‌گرا؛

۱۴. عمل صالح؛

۱۵. اخلاص؛

۱۶. هجرت؛

۱۷. جهاد؛

۱۸. غربت و تنهایی (مطهری، ۱۳۷۹، ج ۱، ص ۴۱۴-۴۱۳).

از نظر مارکس، عامل تکامل جامعه طبقه محروم است و پیامبران بر ضد این طبقه بوده‌اند و از نظر نیچه عامل تکامل، طبقه زورمند است و پیامبران بر ضد این طبقه بوده‌اند. مارکس دین را اختراع اقویا و اغنیا و نیچه آن را ساخته ضعفا و محرومان می‌داند.

اشتباه مارکس یکی در این بود که تاریخ را صرفاً بر اساس تضاد منافع طبقاتی توجیه کرده و جنبه انسانی تاریخ را نادیده گرفته است. دیگر اینکه او عامل تکامل را تنها طبقه محروم دانسته است. همچنین در این است که پیامبران

را در جناح طبقه حاکم قرار داده است. اشتباه نیچه در این است که زور را عامل تکامل جامعه دانسته است؛ به این معنی که انسان برتر را مساوی با انسان قوی‌تر دانسته است و انسان قوی‌تر را یگانه عامل پیش‌برنده تاریخ (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۱۷۲). اما عامل تکامل جامعه خصایص فطری انسان است (مطهری، ۱۳۷۰، ج ۲، ص ۵۱۱-۵۱۰).

نتیجه‌گیری

۱. نیچه فیلسوفی مادی‌گرا بود و از این‌رو اندیشه‌های انسان‌شناختی‌اش کاملاً بر مبنای فلسفه مادی‌گرایی استوار بود. اما فلسفه الهی‌چنین نگرشی را ناموجه و ابتر می‌داند و تنها ساحت مادی انسان را محور قرار می‌دهد.
۲. در نگاه نخست، نیچه علاوه بر بدن، برای انسان قائل به روح بود؛ اما در نگاه دقیق‌تر، عنصر اساسی در وجود انسان را جسم می‌دانست و روح را صرفاً ابزاری برای بدن به حساب می‌آورد. لیکن بر پایه براهین فلسفی در فلسفه اسلامی، روح انسان امری متافیزیکی و فناپذیر و نفخه الهی است که از عالم ربوبیت بر جسم انسان دمیده شده است.
۳. در اندیشه نیچه رابطه بین ذهن و عین، و انسان و جهان پیرامونی آن، رابطه استعاری و غیرحقیقی بود و دو حوزه «عین» و «ذهن» کاملاً از هم متفاوت بودند. نیچه در حوزه معرفت‌شناسی جایی برای عقل و دین قائل نمی‌شد؛ اما در انسان‌شناسی فلسفی - وحیانی عقل و دین از مهم‌ترین منابع معرفت‌شناسی‌اند.
۴. در نگاه نیچه همه چیز، حتی خود انسان در خدمت ابرانسان است و ابرانسان می‌تواند برای رسیدن به اهداف والای خود از او بهره‌کشی کند. اما این اندیشه انحصارطلبانه ناموجه است و همه موجودات در خدمت نوع انسان برای رساندن او به غایت نهایی‌اند.

منابع

- اریکسون، تروند برگ (۱۳۹۰). نیچه و مدرنیته. ترجمه اردشیر اسفندیاری. آبادان: پرسش.
- اسمیت، گرگوری بروس (۱۳۸۰). نیچه، هیدگر و گنار به پسامدرنیته. ترجمه علیرضا سیداحمدیان. آبادان: پرسش.
- پیرسون، انسل کیت (۱۳۷۵). هیچ‌نگار تمام عیار: مقدمه‌ای بر اندیشه سیاسی نیچه. ترجمه محسن حکیمی. تهران: خجسته.
- حقیقی، شاهرخ (۱۳۷۹). گناراز مدرنیته. تهران: آگاه.
- ضیمران، محمد (۱۳۸۲). نیچه پس از هیدگر، دریدا و دولوز. تهران: هرمس.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۸۷). سیر حکمت در اروپا، به ضمیمه گفتار در روش رنه دکارت. تصحیح و حاشیه امیرجلال‌الدین اعلم. تهران: نیلوفر.
- کرسون، آندره (۱۳۶۲). فلاسفه بزرگ. ترجمه کاظم عمادی. تهران: آگاه.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۰). مجموعه آثار. تهران: صدرا.
- مطهری، مرتضی (۱۳۷۹). مجموعه یادداشت‌های استاد مطهری. تهران: صدرا.
- مهرگان، آروین (۱۳۸۲). نیچه و معرفت‌شناسی. تهران: طرح نو.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۷۶). دجال. ترجمه عبدالعلی دستغیب. آبادان: پرسش.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۷۷). اراده قدرت. ترجمه مجید شریف. تهران: جامی.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۷۸). اینک آن انسان. ترجمه بهروز صفدری. تهران: فکر روز.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۰ الف). حکمت شادان. ترجمه جمال آل احمد و دیگران. تهران: جامی.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۰ ب). سپیده‌دمان. ترجمه علی عبداللهی. تهران: جامی.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۱ الف). انسان مصلوب. ترجمه رؤیا منجم. تهران: هرمس.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۱ ب). غروب بت‌ها. ترجمه مسعود انصاری. تهران: جامی.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۲). تبارشناسی اخلاق. ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگاه.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۴ الف). انسانی زیاده انسانی. ترجمه ابوتراب سهراب و محمد محقق نیشابوری. تهران: مرکز.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۴ ب). آرزو و سایه‌اش. ترجمه علی عبداللهی. تهران: مرکز.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۹ الف). چنین گفت زرتشت. ترجمه داریوش آشوری. تهران: آگاه.
- نیچه، فریدریش ویلهلم (۱۳۸۹ ب). فراسوی نیک و بد. ترجمه سعید فیروزآبادی. تهران: جامی.